جمهوری ایرانی
برشالودهِ « خـرد شـاد»

خـردِ شاد ، خـردِ نیرومند هست

خرد ِ خود جوش درانسان، بُن حکومت

خردی که ازآن شادی وروشنی میجوشد
خرد ِخود جوش انسان، یا « آسن خرد »

بـهمن، که « شهرایـزد- خرد » است
هم معمار ِشهر(شهرساز) و
هم موءسس حکومت(شهرآرا) هست

پس : خردبهمنی درهرانسانی
هم اجتماعسازوهم« شهرآرا»هست

آنچه ازمتون پهلوی زدوده شده است این اندیشه ِ بنیادی فرهنگ ایران است که بهمن ، سرچشمه خرد یست که هم « شهررا بنا میکند » ، وهم خردیست که «شهررا می آراید » ، یا به عبارت دیگر ،خردیست که تاءسیس حکومت ونظام و داد(قانون وعدالت) را میکند. ازاین رو بهمن ، « شهر ایزد خرد » نامیده میشد . این اندیشه ، سازگار با تئوری حکومتی زرتشتی نبودکه این دوخویشکاری را،ازآن اهورامزدای زرتشت میدانستند که سپس

این مرجعیت به موبدان زرتشتی انتقال داده میشد . بدینسان این خردِ بهمنی، «**اجتماعساز**» و«**شهرآرا= آراینده شهر**» ، که طبیعت هرانسانی شمرده میشد ، و گرانیگاه تفکراجتماعی وسیاسی ایرانیان بود، درتضاد با آموزه زرتشت و یزدانشناسی زرتشتی بود .
درفرهنگ ایران ، وارونه تفکر ارسطو ، گرانیگاه اندیشه های اجتماعی ،« حکومت» نیست ، بلکه « پیش – خرد » یا « آسن خرد » یا « خرد بهمنی » یا « خرد خودجوش » یا « خردشاد» درفرد انسانی است . «آسن خرد» درهرفردی که همان خرد بهمنی باشد ، به معنای «خردِ سنگی » است . واژهِ « سنگ » ، واژه ایست که دراصل ، به معنای « پیوند و آمیزش دواصل یا دونیرو بوده است ، که سرچشمه روشنی و شادی و سامان یا نظم » میگردد ، چنانچه در واژه های « هنجیدن، وهنجاروسنجیدن، وسنج، وهنگ ، وزنگ و سنگام وسنگاروسنجر» که تلفظ های گوناگون همان واژه سنگ هستند ، این معنا را میتوان به آسانی باز یافت .« سنگ» دراصل ، اصطلاحی متناظر با « یوج = یوش= یوژ » بوده است که همان یوغ شدن، یا جفت شدن ویا « سنتز » و یا اقترانست ، و ازاقتران یا سنتز نیروها وحواس با پدیده ها هست ، که « نو» ، فرا می « جوشد » . همین واژهِ « جوش » یا « خود جوش » نیز ، یکی ازشکلهای تلفظِ واژهِ« جفت= یوغ = **یوج** = یوگا = **یوش** » میباشد. سنگ و یوغ و سپنج (هم که همین معنا را دارد) و« مر» ، اصطلاحاتی هستند که بیان « خود جوشی ، از سنتزواقتران وآمیغِ دواصل باهمند » . « جهان سپنجی یا سپنجی سرای» دراصل به معنای « جهان ِتازه شونده وشاد » بوده است ، که انسان آن را با برپا کردن جشن ، آنرا می پذیرد . با تغییر مفهوم زمان و تحول به گذر ، سپنجی سرای، سپس ، معنای « جهان فانی » گرفته و زشت

ساخته شده است . سپنجی سرای ، دراصل به معنای « سرای جشن وتازگی » بوده است وسپس تبدیل به « سراس گذرا وفانی » شده است ، و این درست همان اصطلاح « سکولار» ایرانیست . سپنج ِ جش ، سپنج گذر شده است، و اکنون هنگام آنست که درک اصلی« سپنج ِجشنی » ، جانشین« درک فنا از گذر» گردد. سنگ ویوغ وسپنج ومر ، پیوند یست که ، سرچشمه خودجوشی ِشادی و روشنی و نظام هست . مثلا « تخم » هم دراوستا ، « یوشم = یوش – م » خوانده میشود . به عبارت دیگر، هر تخمی وبذری ، چون درگوهرش ، اصل پیوند هست ، سرچشمهِ خود جوش است . ازاین رو نیز انسان هم ، که مردم (مر+ تخم) نامیده میشد، اصل خودجوش میباشد . انسان ، درفرهنگ ایران هستی ِخود جوش ، وبه سخنی دیگر ، سرچشمه ابتکارو نوآوری و ابداع شمرده میشد واین بیان اصالت و « ارجمندی =dignity » انسانست . ازاین رو طبیعت یا فطرت انسان نیز درفرهنگ ایران ، « خرد خودجوش » بود ، که « پیش خرد، یا خرد مینوی، یا آسن خرد= خردسنگی » خوانده میشد . **درفرهنگ ایران ، انسان ، برشالوده« یقین از نیرومندی خود» ، با بینش شاد ، جهان واجتماع را می آراست و نظام سیاسی و اجتماعی و اقتصادی وحقوقی را پدید میآورد.** چنین یقین واطمینان به نیرومندی خود (باور، ور) ، برضد هرگونه « ادیان ایمانی » است . اصطلاح « باور، ور » درفرهنگ ایران ، که امروزه به غلط به معنای « ایمان » بکاربرده میشود ، چنین معنائی را ندارد . سرشاری و لبریزی زندگی درخرد ش ، یقین وشادی ازنیرومندی و توانائی خود میآورد . **انسان دراندیشیدن ، سرشاری ولبریزی، یعنی توانائی هستی و خرد خود را در می یابد** . انسان درمی یابد که این نیروهای ناگنجا درگوهرش ، دراندیشه ها ، میشکوفند، میگسترند ، فراخی می یابند.

سراسرهستی انسان دراندیشه ، مانند انار یا گل یا پسته ، میخندد و این خنده ، بیان شادیِ وجودی است. « شادیِ همه تن وجان» درخرد ، خنده است . درطبیعت انسان ، اطمینان ازنیرومندی خرد خودجوشش هست ، نه احساس محکومیت ، و نه احتیاج به تابعیت از قدرتی فراسوی خود که باید اورا معین سازدوبه او ایمان آورد . طبیعت یافطرت (گوهر، بن ، چهره) انسان مانند بسیاری از تئوریهای طبیعت یا فطرت انسان درادیان و مکاتب فلسفی وسیاسی ، ثبوت در یک عقیده و آموزه یا شیوه نیست . فطرت هر انسانی ، خردیست که دریک راه راست و دریک جهان بینی و دریک سیستم قدرت، پابست ومقید نشده است ، بلکه سرچشمه امکانات است . خرد بهمنی ، دراثر این خود جوشی ، پیکریابی آزادی و ابداع و نوآوری است . آزادی ، داشتن امکانات و توانائی برگزیدن میان امکانات و دگرگونه ساختن واقعیاتست . درهرواقعیت یابی ، یک امکان ، سایر امکانات را بکنار میزند وتاریک میسازد و می پوشاند و یا نابود میسازد، و یا برآنها چیره میگردد وآنها را مهار میکند. ولی درهرواقعیتی ، امکانات ، نهفته است ، ولو آنکه آن امکانات، از دید ودسترس، خارج ساخته شده باشند . خرد ، هیچگاه اسیرو گرفتار« تنگشدگی امکان درواقعیت» نمی ماند ، و درزیرهر واقعیتی ، امکانات نهفته را می بیند وکشف میکند و میگشاید . فطرت دراسلام ، تثبیت شدگی ابدی در تعهد به عبودیت و تابعیت و اطاعت است . درحالیکه **خردِ خودجوشِ شاد بهمنی درانسان ، هیچگونه تابعیت واطاعت وعبودیتی را نمی پذیرد.** همچنین ، چنانچه دیده خواهد شد ، دردین ویزدانشناسی زرتشتی ، خرد دراندیشیدن ، محکوم به پذیرش خواست اهورامزدا به کردار معیارخوب وبد ، وگرانیگاه شهر(اجتماع + حکومت) میگردد. زرتشت و یزدانشناسی زرتشی ، « خودجوشی و ابداع و نوآوری و ابتکارو حق

تاءسیس » درهمان تصویر « بهمن » و سپس همچنین ازآسن خرد درهمان تصویر فطرت جفت نخستین انسان (مشی ومشیانه) سلب وطرد میکنند (بندهش) . چون درفرهنگ سیمرغی- ارتائی ایران ، حکومت وجامعه (= شهر= خشتره) هردو باهم از همین آسن خرد یا خرد شاد بهمنی (خرد هوشنگی) درانسانها ، پیدایش می یابند . مفهوم شهر(خشتره) ، اینهمانی جامعه با حکومت است . ولی اهورامزدای زرتشت ، این را درست خویشکاری خودش میداند . خرد شاد بهمنی که همان خرد هوشنگی است ، همانسان که « پیش خرد » است ، « پیشداد » است . هوشنگ که همان خرد بهمنیست، پیشداد (پَرَه + داته) است. پیش (پَرَه) در پیشداد ، به معنای « بُن و گوهر» است . **« داته » که « داد» شده است ، به معنایِ بینش ژرفیست که ازخرد بهمنی انسانها ، به شکل « قانون وحق وعدالت و نظم » میجوشد**. « داته یا داد » ، تنها « عدالت وحق وقانون » نیست ، بلکه عدالت وحق وقانون ونظامیست که استوار بر اندیشه هائیست که از« خرد شاد بهمنی » فرامیجوشد . اینست که « **بیداد** » ، **تنها به معنای آن نیست که عدالت وقانون وحق ، پایمال میشود ، بلکه به معنای آن نیز هست که « خرد های انسانها » که سرچشمه عدالت وقانون و حق و نظم هستند ، پایمال و فرو کوفته میشوند** . دراصطلاح « داد یا داته » ، این دو معنا ، ازهم جدا ناپذیرند . داد ، عدالت و قانون وحق و نظمیست که باید جوشیده از « خرد شاد بهمنی انسانها » باشد ، تا « داد » باشد . شهر که خشتره باشد ، و هم جامعه و هم حکومت است، باید بر چنین دادی یا چنین « پیشدادی » ، چنین دادی که ازخرد بهمنی انسانها میجوشد ، بنا شود .

« ارتاخشتره = اردشیر» ، ارتای شهری(مدنی) است . به سخنی دیگر، هم ارتای اجتماعی وهم ارتای سیاسی است ، چون خشتره

(شهر) هم اجتماع وهم حکومت باهمست وازهم جداناپذیراست . خرد بهمنی ، هم نگهبان زندگی است و هم سامانده و اداره کننده و آراینده (نظام دهنده) اجتماعست .

این خرد شاد بهمنی که آسن خرد یا مینوی خرد درفطرت یا طبیعت همه انسانهاست ، چهارچوبه هر نظامی وهرقانونی وهراقتصادی را معین و محدود و مشروط میسازد . هرنظمی و قانونی و دادی ، مشروط به پذیرفته شدن از این خردِ شادی آفریننده درگیتی ، درانسانهاست . این خرد است که گیتی را اداره میکند . خود جوشی خرد شاد بهمنی ، برضد تابعیتِ ازهر قدرتی است . در آموزه زرتشت و یزدانشناسی زرتشت ، این خرد بهمنی، تابع روشنائی و بینش اهورامزدا میگردد و بدین سان ، خود جوشی و ابتکار ازآن سلب میگردد و زدوده میشود . خردِ مشی ومشیانه ، در همان آغازپیدایش، بایستی خواست اهورامزدا را معیار نیک وبد وسرچشمه آبادانی (مدنیت وشهریگری) بدانند، و گرنه گناهکارند و اهریمنی شمرده شده اند و یکراست ، روانه دوزخ میگردند . **درآموزه زرتشت ، بهمن ، دیگر، بهمن اصلی درفرهنگ ایران نیست ، بلکه ، خود جوشی اش را از دست میدهد . بدینسان زرتشت ، حق موءسس بودن نظام و داد (قانون وعدالت وحق) را ازخرد انسانها ، حذف وطرد میکند** .

اینست که بهمن نیز در یزدانشناسی زرتشتی ، بنام « **بزمونه** » خوانده نمیشود . درحالیکه مردم یا عوام بهمن را « بزمونه » میخواندند . بزمونه ، یعنی ، اصل بزم ، یعنی شادی در زایش و پیدایش ، چون « بز» به معنای زهدانست . بهمن ، خرد یست که درانجمن پیدایش می یابد . **خرد بهمنی یا آسن خرد ، اصل اندیشیدن با شادی درانجمن است . اساسا « بزم » ، انجمن بهمنی بوده است** . **بزم ، انجمنیست که درشادی باهم میسگالند ومشورت میکنند** . سر زمینی ، شاد خوانده میشد که این خرد

بهمنی مردمان درانجمن ها ، جامعه و حکومت را میآراستند . ولی درست مفهوم شادی در یزدانشناسی زرتشتی عوض میشود . درمینوی خرد ، سر زمینی شاد شمرده میشود که سرزمین موءمنان به دین زرتشتی و آتشکده ها ی آنهاست و مالکیت درآنجاازآن نیکان یعنی موءمنانست . جای خرد بهمنی خودجوش وشاد درگوهر انسانها را ، ایمان به همه آگاهی اهورامزدا گرفته است . این یقین که نخستین بار درنخستین آدم ایرانی، درجمشید ، عبارت بندی میشد که « ندید ازهنر، برخرد بسته چیز» ، ازانسانها زدوده میشود . انسان جمشیدی راه رسیدن به هر هنری را به خرد انسانی باز میدانست . برپایه این اصل بود که گفته میشد : « همیشه خرد بادت آموزگار» . تنها مرجع حقیقی آموزش انسانی، خرد انسانی است . ازاین رو ، باربد، نام لحن دومش را که برای روزبهمن ساخته است ،« آیین جمشید» نامید . خرد بهمنی درجمشید، آیین اوهست . دین جمشید، همان خردشادش هست که با بافتن جامه های زیبا و با ساختن خانه وگرمابه وشهر و با کشف بوهای خوش و سنگهای قیمی و یافتن گیاهان و داروهای پزشگی ، شیوه خوشزیستی و دیر زیستی را برپایه خردِ انسانی خودش ، میگشاید ، ودرست این خرد شاد، خردیست که خدای تازه وارد نمی پسندد و هنگام اوج پیشرفت این خرد را که جشن نوروز باشد ، اینهمانی با روزی میدهد که خرد انسانی، همکار اهریمن میگردد و روزجشن پیدایش جهان ، تبدیل به روز « هبوط انسان و به دونیمه شدن انسان » میگردد . خردی که خودش میتواند با بینشش، شادی را درگیتی بیافریند ، سرکشی از خدای تازه است و کیفرچنین خردی ، اره شدن هستی انسان به دو نیمه است .